

وقایع افغانستان از 2001 تا 2014 میلادی

(بخش 43)

کشف گورهای دستجمعی و عدم بازخواست در افغانستان

سلسله کشتار های بیباکانه مردم افغانستان توسط نیروهای داخلی و خارجی، تازه گی نداشته و ندارد. از اوضاع چنین برمی آید که این داستان خونین، سر دراز خواهد داشت. در سالهای گذشته نیز هزاران هزار انسان این سرزمین توسط جلادان حاکم، احزاب و تشکلات مسلح و جناح های سیاسی - نظامی رقیب، یا مدعیان " صلح و عدالت " و شعار دهنده گان " نان و غذا و خانه برای مردم " از یکطرف و فریادگران " اسلام ناب محمدی " از سوی دیگر، بیرحمانه قتل عام شدند. چنانکه پس از سال 2001م گورهای دسته جمعی یکی پی دیگر در ولایات فراه، هرات، بدخشان، مزار، کابل، پروان، تخار، سمنگان، بلخ و شهرهای دیگر کشف و اعلان گردید. مثلاً، تنها در شهر کابل، گورهای بزرگ در محل پلچرخی (دارای بیشتر از هزار جسد)، دشت چمنله، مرکز تربیه معلم در کارته سیدجمال الدین و ده ها محل دیگر کشف شدند که در هر کدام آنها بیشتر از صد ها جسد جا داده شده و نمایانگر قتل های دستجمعی و جنایت های ضد بشری توسط جناح های مختلف جنگی در کشور بوده است. پروژه " عدالت انتقالی " مربوط کمسیون حقوق بشر در کابل اعلام نمود که در چند سال اخیر، بیشتر از یکصد و هشتاد گور دسته جمعی در سراسر افغانستان کشف گردیده است. و اما، آنچه سخت دردناک و حزن انگیز بود، این بود که هیچ منبع داخلی یا خارجی، توجه انسانی و بازخواست عادلانه در مورد عاملان اینهمه کشتار ها و جنایت ها بعمل نیاورد.

این شواهد روشن جنایات ضد بشری که پیش چشم کمیون حقوق بشر، مؤسسات و ادارات بین المللی و مدافعان "دموکراسی" در افغانستان قرارداد شد، نه تنها متأسفانه رگ جانی را به حرکت در نیاورد، بلکه عمال اصلی و قاتلان شناخته شده را که در کابل و ولایات و قسماً در کشورهای دیگر بسر میبردند و یا میبرند، هرگز به پای میز محاکمه نکشاندند. یا بعبارة دیگر، دولت حامد کرزی، صراحتاً یکنوع فرهنگ و تعامل مصونیت بخشیدن جنایتکاران و عدم محاکمه و بازخواست قانونی و حقوقی را بمیان آورد.

یک موضوع بسیار جالب و در عین حال یک اقدام غیر معمول و غیر منطقی دیگر در چهارچوب دولت آقای کرزی این بود که مقام های مربوط، بخصوص مقام وزارت معارف کشور اعلام نمود که حوادث تاریخی سی سال اخیر افغانستان نباید شامل سیر تدوین تاریخ از سوی محققان و پژوهشگران افغان گردد. هرچند این مقام ها روی فشارها، ملاحظات فکری - سیاسی، تبنای های قدرت طلبانه و دور از هنوع استدلال علمی چنین اقدام را بعمل آوردند، اما آنها در عین حال، ضرورتها و واقعیت های تاریخی - اجتماعی را فراموش نموده بودند که چه بخواهند و چه نخواهند، آنچه از خوب و بد، صداقت و خیانت که طی دهه های ماضی از سوی هر فرد یا جمعی که در کشور صورت پذیرفته است، به هیچوجه پنهان مانده نمیتواند و همه آنها ثبت سینه تاریخ مملکت عزیز ما خواهد گردید و نسل اندر نسل این سرزمین از آن مطلع خواهند شد.

فهرست اسمای پنجهزار شهید انتشار یافت

در ماه اکتوبر سال 2013 میلادی بود که یک فهرست رسمی شامل حدود پنجهزار شهید افغان که توسط "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" (جناج خلق)، تنها در یکسال اول حاکمیت حزب مذکور (هفتم ثور سال 1357 تا اوایل سال 1358 خورشیدی) در افغانستان و به اتهامات واهی (ضد انقلاب) دستگیر و با شتاب به قتل رسا نیده شده بودند، از سوی مقام های عدلی دولت هالند به نشر رسید. با آنکه انتشار این فهرست طویل

دراختیار افغانها در سراسر جهان قرار گرفت و یکبار دیگر واکنشهای بزرگ عدالتخواهانه را برانگیخت، با آنهم، متأسفانه هیچ اقدام لازم در جهت دستگیری یا به محاکمه کشانیدن عاملان اصلی این کشتار گسترده، از هیچ طرفی صورت نپذیرفت. درد انگیزتر از همه این بود که تعدادی از عاملان مشهور و شناخته شده این سلسله از کشتارها، هنوز هم نه تنها در کرسی ها و نهاد های مهم دولتی تکیه زده بودند، بلکه بعضی از شناخته شده ترین آنها از سوی گرداننده گان برخی از برنامه های تلویزیونی داخل افغانستان، با رعایت احترام خاصی به میزهای گرد، غرض گفت و گو و نظر خواهی روی مسایل سیاسی - نظامی کشور فرا خوانده میشدند و این چیزی بود که نمک روی زخم های ملت افغانستان را تداعی میکرد.

پیروزی "باراک اوباما"

در انتخابات ریاست جمهوری امریکا و پیامد های آن

رفتن جورج دبلیو بوش از کاخ سفید و آمدن "حسین باراک اوباما" بجایش که هم عنصر مسلمان و هم رنگین پوست افریقایی الاصل امریکاست، امیدها و انتظارات کاذبی را در حلقات مختلف جهان ایجاد نمود. بخصوص، حلقات اسلام گرای جهان خوشبین بر آن بودند که چون " اوباما " نخستین رییس جمهور سیاه پوست و مسلمان در یک کشور پهناور و قدرتمند جهان است، لهذا، سیاست ها و اقدامات سازنده و صلح طلبانه یی را نسبت به سلف خویش در پیش خواهد گرفت و اما، هنوز مدت درازی سپری نشده بود که این امید و انتظار بخاک نشست و خوشبینان جهان یکبار دیگر به این نتیجه رسیدند که هر رییس جمهوری که پشت میز کار خویش در کاخ سفید بنشیند، موظف به اطاعت از فیصله های اصل پالیسی سازان (پشت پرده) و مجبور به حفظ و حراست از سیستم تعیین شده سرمایه داری و رعایت منافع سرمایه داران بزرگ امریکایی خواهد بود و " اوباما " نیز نمیتواند از این امر مستثنی باشد. در مورد معضله افغانستان، باراک اوباما اظهار داشت که وضعیت جنگی در آن خطه

را مورد مطالعه دقیق تر قرار خواهد داد و پس از مشوره با جنرالان مربوط و نظر خواهی از مشاوران کاخ سفید، روش و پالیسی جدید نظامی و اقتصادی پیرامون افغانستان را اتخاذ خواهد نمود.

بهمین دلیل به جنرال " استنلی مک کریستال " فرمانده عمومی نیروهای مسلح امریکایی در افغانستان هدایت داد تا اوضاع را همه جانبه بررسی نموده راپور دقیق خویش را به رییس جمهور بسپارد. جنرال مذکور هم، نتیجه مطالعات نظامی سه ماهه اش پس از اذتقرر (2009م) را در افغانستان، بخصوص در اطراف ولایت آشوب زده قندهار و جنوب کشور، طی راپور مفصل سه صد صفحه ای به کاخ سفید تقدیم کرد که در آن، افزایش حدود چهل هزار سرباز تازه نفس برای افغانستان گنجانیده شده بود. باراک اوباما رییس جمهور امریکا، پیشنهاد جنرال چهار ستاره را پس از غور و بررسی زیاد پذیرفت و سی هزار نیروی تازه نفس به افغانستان فرستاد. نیروهای تازه نفس، به سه دسته تقسیم شده و به سه منطقه افغانستان جابجا ساخته شدند: دسته اول در ولایت هلمند، جاییکه قبلاً نیروهای بریتانیایی نیز مستقر بودند، اختصاص داده شد. دسته دوم به ولایت قندهار اعزام شد تا در آینده دست به عملیات تصفیه وی در آن ولایت بزنند و دسته سوم در ولایت جنوب شرقی کشور (پکتیکا) مستقر ساخته شد تا رفت و آمد شورشیان وابسته به گروه " حقانی " را تحت نظر داشته باشند. جنرال " مک کریستال " بعداً دهنش را به اظهارات انتقادی علیه کاخ سفید و سایر مقام های امریکایی گشود و بهمین دلیل از طرف باراک اوباما برکنار گردید و بجایش، جنرال " دیوید پتریوس " که سابقه فعالیت های " موفقانه " نظامی در عراق داشت، بمتابه فرمانده کل نیرو های امریکا و ناتو در افغانستان تعیین شد.

اوباما، علاوه به تعداد چهار هزار مشاور ملکی و نظامی را نیز رهسپار افغانستان نمود تا در بخشهای مختلف، مداخله مؤثر داشته باشند. اما آگاهان امور سیاسی گفتند که مشاورین چهار هزار نفری جدید، در واقع، کارشناسان امور اطلاعاتی امریکا هستند. از جمله سی هزار سرباز تازه نفس که بخش عمده آنها از عراق به افغانستان انتقال داده بودند، ده هزار آنها

به ولایت آشوب زده و نا آرام هلمند تخصیص دادند تا از یکطرف اختیارات جنگی را از دست نیرو های انگلیسی خارج سازند و از جانب دیگر، با براه اندازی سلسله یی از عملیات های نظامی و تصفیه وی، پیروزی هایی را در میدان جنگ فرسایشی حاصل نمایند. دلیل اینکه چرا مقام های امریکایی خواستند اختیارات نظامی را در هلمند بدست گیرند، دلایلی دارد که طی صفحات آینده، جسته جسته بدان خواهیم پرداخت.

"مارجه" شهرکی است مربوط به "نادعلی" ولایت هلمند که هم مقدار هنگفت مواد مخدر در آنجا تهیه و تولید میشود و هم نقطه تقاطع میان سه کشور (افغانستان- ایران- پاکستان) بوده گروه های تروریستی و قاچاقبران مواد مخدر میتوانند به آسانی در آنجا تجمع کرده و یا به هرطرفی که خواسته باشند، عبور و مرور نمایند. بهمین ملحوظ بود که نیروهای امریکایی و افغانی عملیات وسیع سرکوبگرانه و تصفیه وی را بنام "عملیات خنجر" با پانزده هزار سرباز در آنجا به راه انداختند. هرچند مقام های افغانی و خارجی، تبلیغات و نمایشات زیادی را مبنی بر حصول پیروزی های نظامی در "مارجه" به راه انداختند، ولی در عین زمان گزارش داده شد که در نتیجه این عملیات، حدود یکهزار خانوار از "مارجه" به سوی لشکرگاه و خاشرود فرار کرده و دچار پریشانی بزرگی شدند و به تعداد سی تن از گروه طالبان و نزده نفر از افراد ملکی به قتل رسیدند.

البته او باما غافل از آن نبود که تحلیلگران ورزیده یی قبلاً گفته بودند: " ... در برابر ما، یک استراتژی بس منطقی قرار گرفته که بر پایه ی ارزیابی درست از تهدید بنا شده است. افغانستان کشوریست به شدت بیمار و نادار و از همین رو، به پناهگاه القاعده و طالبان مبدل شده است که در سال 2001 عملیات تروریستی علیه برج های دو قلو را به ارمغان آورد. اگر این کشور به کشوری عادی تبدیل نشود، جنگ کنونی که امریکا در آن درگیر شده، بیهوده خواهد بود، چون به محض توقف، آنهمه چیز بار دیگر به همان جای نخستین خود باز خواهد گشت."

به اثر افزایش نیرو های امریکایی در افغانستان، تعداد آنها در سال 2009 میلادی از 44000 تن به 84000 تن بالا رفت و گفته شد که تا سال 2011م مجموع سربازان امریکایی بالغ بر یکصد

و دو هزارتن خواهد گردید. همچنان، باسّاس آمرِ رسمی که از طرفِ منابعِ امریکایی به نشر رسید، مخارجِ جنگی امریکا، متعاقبِ افزایشِ نیروهایش در افغانستان، از چهار اعشاریه چهار بلیون دالر در ماه، به شش اعشاریه هفت بلیون در ماه بالا رفت. منابعِ آگاهِ امریکایی در عین حال اعلام کردند که مجموعِ مخارجِ جنگی آن کشور تا سال 2010 میلادی بالغ بر نود و سه بلیون دالر و در سال 2011 میلادی، به یکصد و هجده اعشاریه شش بلیون دالر بالغ خواهد شد.

کمیسیون دفاعی مجلسِ عوامِ بریتانیا نیز در سال 2011 م اعلام نمود که "آن کشور، سالیانه مبلغ چهار میلیارد پوند را در جنگ افغانستان بمصرف میرساند که مجموعِ مخارجِ جنگی بریتانیا بالغ بر بیست میلیارد پوند میشود". اینکه آیا دولت بریتانیا واقعاً حاضر به پرداختِ چنین پولِ هنگفت، آنهم برای تأمین امنیتِ مردمِ طالبزده افغانستان و یا در راه باز سازی این کشور خواهد بود؟ طی صفحاتِ آینده این اثر، بخصوص، در بخشِ موادِ مخدرِ افغانستان روشنتر خواهد شد.

علی رِغمِ آن، نیروهای "ناتو" به رهبری ایالات متحده امریکا در سالهای پسین و در جریانِ جنگهای فرسایشی ظاهراً علیه گروه طالبان و القاعده در مناطقِ مختلفِ افغانستان، نه تنها بار، بار توسطِ مسوولینِ نظامی و دیپلماتیکِ خویش به شکست ها و ناکامی های شان رسماً اعتراف نمودند، بلکه گرافِ تلفاتِ جانی سربازانِ شان نیز سیر صعودی پیمود. در جریانِ همین ماه ها و سالها بود که یا از فرطِ غیظ و آشفتگی ناشی از تلفات و شکستها و یا باسّاس برنامه های خاص و افشا نشده، قرا، قصابات، باغها، منازل و کشت و زراعت مردم افغانستان را در اثر بمبارانِ شدید و با استفاده از سلاح های مخربِ حاوی موادِ رادیو اکتیف به ویرانه مبدل کردند که یکی از نمونه های چنین ویرانگری را در بالا مشاهده نمودید.

تشکیل قوای اربکی یا پولیس محلی

دربحوبهٔ چنین درمانده گیهای نظامی و اما غالباً ظاهری، مقام های امریکایی (البته به ابتکار کارشناسان انگلیسی)، طرحِ تشکیل و تجهیزِ نیروهای ملیشه یا به قولِ آنها، "قوای

اربکی" را بمیان کشیدند که باساس آن، این قوا از میان افراد لومپن، خشن، بی باک و بیکار ولایات افغانستان انتخاب گردیده تحت آموزشهای خاص جنگی قرار می گیرند. قوای " اربکی" البته تحت امر و فرمان امریکایی ها، برضد شورشیان و مخالفان مسلح ضد امریکایی در نقاط مختلف کشور بکار گرفته خواهند شد. این طرح، علی رغم مخالفت های عامه و استدلال های منطقی افغانها، از طرف جنرال " پتریوس " درولایاتی مانند لوگر، قندوز، خوست، قندهار، وردک، ارزگان و جا های دیگر عملی شد. افغانها باساس تجارب تلخی که از ملیشه سازیهای نیروهای روسی و حکومت دست نشانده آنها در افغانستان داشتند، استدلال میکردند که تشکیل چنین نیروی مسلح، آنهم نه تحت فرمان دولت افغانستان، بلکه تحت امر و نهی خارجی ها، نه تنها قدرت در درون قدرت را باری می آورد، بلکه گراف خود کامه گی و کشتار و جنایت میان اقوام و محلات مختلف کشور را بالا خواهد بُرد و در آن صورت، نا امنی ها و استخوان شکنی های تازه بی ایجاد خواهد گردید. ولی مقام های امریکایی به این اعتراض ها و استدلال ها وقعی نگذاشتند. سازمان دیده بان حقوق بشر براساس نتایج تحقیقات وسیع که پیرامون نیروهای اربکی و ماحصل فعالیتهای آنها انجام داد، به این نتیجه رسید که این نیروها، به کرات و در مناطق مختلف، حقوق بشر را نقض کرده اند. سازمان مذکور گفته است که یکی از عوامل ترویج فساد مالی و اداری، موجودیت همین نیرو ها نیز بوده است. دریک اعلامیه سازمان حقوق بشر که از طریق رسانه های افغانستان منتشر شد، آمده است که " اربکی ها مرتکب قتل، تجاوز جنسی، بازداشت های خود سرانه، آدم ربایی و غصب زمین شده اند. " در اعلامیه همچنان تذکر داد شده که فعالین این سازمان با بیش از یکصد و بیست مصاحبه با قربانیان بد رفتاری این نیرو ها، بزرگان روستاها، شاهدان عینی، کارمندان سازمانهای دولتی و غیردولتی، مقام های امنیتی و نیروهای بین المللی انجام داده اند.

سازمان حقوق بشر گفت که " چهار اربکی در ولایت بغلان، یک پسر سیزده ساله را ربوده و او را مورد تجاوز جنسی گروهی قرار دادند، اما هیچ کسی در ارتباط به این قضیه بازداشت نشد. " همچنان،

گفته شد که اربکی ها در ولسوالی (شهرک) شیندند هرات، به چندین خانه یورش بُرده اموال آنها را سرقت کرده ساکنان خانه ها را لت و کوب نمودند و شش تن را بصورت خود سرانه بازداشت کردند. روزنامه "8صبح" کابل طی تبصره یی نوشت که "نیرو های اربکی همان ملیشا هستند و نمی شود با تغییر نام و عنوان، ماهیت آن را عوض کرد. و آنگهی اگر بپذیریم که مرجع بازخواست این گروه ها هم نه پولیس ملی و نه وزارت داخله میباشد، این نیرو ها را در قبال آنچه انجام می دهند، مصوونیت بخشیده ایم. با درنظر داشت فضای عدم اعتماد موجود، بخش وسیعی از مردم افغانستان حق دارند این اقدام را تهدیدی علیه خود شان دانسته و به استناد سابقه ذهنی ای که از ملیشیا و قشون ایلجاری دارند، احساس نگرانی نمایند... " (149)

همچنان " دیده بان شفافیت افغانستان" نیز طی انتشار راپوری که در ماه اپریل سال 2013 میلادی صورت گرفت، نگرانی های جدی اش پیرامون قوای اربکی یا پولیس محلی را ابراز نمود. مثلاً در صفحه هشتم راپور منتشر شده آمده است: " پولیس محلی افغانستان به شکل قانونی در چارچوب وزارت امور داخله کار میکند، اما در واقع، آنها با نیرو های خاص عملیاتی ناتو همکار هستند و اینطور به نظر میرسد که این نیرو حاصل فکر و تلاش ناتو است. "

و در صفحه نهم این راپور چنین آمده است: " در بعضی از موارد، نیروهای خارجی به شکل مستقیم در پروسه استخدام پولیس محلی مداخله میکنند. افرادی که در پولیس محلی شامل میشوند، اکثراً دارای سوابق جرمی هستند... اکثر اعضای پولیس محلی در بسیاری از مناطق از میان گروپ های جرمی انتخاب و استخدام میشوند." در پاراگراف بعدی این صفحه میخوانیم: " پولیس محلی افغانستان، بخاطر ظلم خود شهرت پیدا کرده است. بر اساس گزارش های رسیده به کمیون مستقل حقوق بشر افغانستان، در بعضی قضایا، پولیس محلی افغانستان مخالف آنچه قانون برایش اجازه داده است، عمل نموده... در خیلی از موارد، نیرو های خاص امریکا از جانب خود، واحد های پولیس محلی ساخته و آنان را تسلیح نموده است..."

در همین شب و روزیکه این سطور رقم زده میشدند، گزارشهایی از شمال افغانستان بدست می آمد که مقام های امنیتی افغان، با درنظر داشت نتایج مصیب بار ملیشه سازی در مناطق

مربوطه، برنامه انحلالِ چنین تشکیلات را روی دست گرفته اند. دیده شود که آیا
صلاحیتداران خارجی، تن به این اقدام خواهند داد یا خیر؟

منسوبین کمپنی های امنیتی نیز موازی با نیروهای مسلح " اربکی"، از سلاح های پیشرفته،
صلاحیت های بالاتر از قانون و دستورات مقام های بلند پایه برخوردار بوده و هر زمانیکه
میخواستند، میتوانستند با اعمال زورگویانه و لومپنانه شان دود از دمار مردم افغانستان
بکشند، بدون آنکه مقام و مرجعی بازخواست نماید. (درمورد خود سری های چنین کمپنی
ها، در صفحات گذشته تذکراتی داشتیم.)

روزنامه "نیویارک تایمز" نیز گزارشهایی مبنی بر وحشیگریهای افراد اربکی را در اوایل
سال 1394 خورشیدی (ماه مارچ 2015م) به نشر رسانید که اینک ما، بخشهایی از آن را
در اینجا می گنجانیم:

" یکی از باشنده گان محل به نام عبدالاحد میگوید : از ترس به خود می لرزیم... او و هم قریه هایش،
آنقدر از طالبان ترس ندارند که از پاسبانان خود، یعنی ملیشه های رحیم الله هراس دارند که به آدم ربایی
و اخاذی رو آورده اند... در جریان مصاحبه تلفنی، آقای احد گفت که : درجنوری، درجال شان افتیده
بود بدست اربکی ها افتاده بود. ملیشه ها وی را کشان کشان به پوسته خود بردند و آنقدر نت و
کوبش کردند که اقاربش مجبور شدند تا او را روی کراچی به خانه انتقال دهند. .. آقای احد 36ساله
درمورد ملیشه های رحیم الله میگوید : به لحاظ خدا، اینان را از سر ما دور کنید، ما تحمل وحشیگری
شان را نداریم..."

نیویارک تایمز از قول مردم محل در ولایت قندوز نوشت : " براساس یافته های سازمان ملل
متحد، ملیشه هایی که از حمایت امریکایی ها برخوردار بودند، پس از اینکه پسرپانزده ساله ای را
مجبور کردند تا به آنان بپیوندد، مورد تجاوز قرار دادند" روزنامه مذکور افزود که : " از آغاز
حضور امریکایی ها در اینجا، آنان به ملیشه ها و جنگسالاران پول نقد بصورت جیره پرداختند. نیرو
های شبه نظامی، جهت حفاظت از پایگاه های امریکایی پرورش یافتند. سی.آی.ای حداقل شش گروه

شبه نظامی را آموزش و تمویل نمود که از آن جمله، میتوان از "نیروهای محافظتی خوست" و "صفر-4" نام بُرد.

روزنامه از قول یک مقام ولایت غزنی چنین نوشت: "پس از ترک امریکایی ها، اکثر ملیشه ها بیشتر درند شده اند، چون از یکسو باید شکم شان را سیر کنند و ازسوی دیگر کسی نیست که دست شان را بگیرد."

برخی از مقام های امنیتی افغانستان دربرابراعتراضها و نگرانیهای عام پیرامون اعمال زورگویانه نیروهای "اربکی" گفتند که این نیرو ها از محل بود و باش خود شان توسط وزارت امورداخله غرض تأمین امنیت منطقه خودشان استخدام میشوند و پس ازآنکه ازسوی آموزگاران داخلی و خارجی طی یک مدت کوتاه آموزشهای لازم را حاصل مینمایند، آغاز به کار میکنند. اما قضاوتها چنان بود که فرماندهان جهادی و افراد بلند رتبه حکومتی، مطابق به خواست و منافع خود شان این نیرو ها را رهبری میکنند که این شیوه کار، خطرات بزرگی را درقبال دارد. زیرا اکثریت افراد اربکی یا پولیس محلی بیسواد بوده و فقط باساس مشکلات اقتصادی شامل این تشکیل میشوند، نه بخاطر دفاع از نظام دولتی و یا حفاظت از جان و مال مردم.

یک منبع خبری بتاریخ ششم ماه می، با انتشار گزارشی نوشت که "مقام های بلند رتبه امریکایی تصمیم گرفته اند که برنامه ملیشه سازی یا همان پروسه نیروی "اربکی" درافغانستان را منحل کنند. اما برخی از نماینده های کانگرس امریکا و تعدادی از دیپلماتهای آن کشور، انحلال این پروسه را مضر دانسته گفتند که منحل شدن این ملیشه ها به بقایای کوچک القاعده که درافغانستان باقی اند، آزادی تحرک و فرصت طرح نقشه تروریستی را خواهد داد. همچنان برخی از فرماندهان نظامی افغانستان اظهار داشتند که قوای افغان درپُرکردن جای ملیشه هایی که با سی. آی. ای همکاری داشتند، عاجز اند.

به هر حال، اگرچنین تصمیمی عملی شود، بخصوص درخلاً نیروهای خارجی و با در نظر داشتِ خاصیتِ اوضاعِ داخلی و تجاربِ تلخِ درونِ افغانستان، احتمالاً پیامدِ های خطرناکِ آتی را در کوتاه مدت و یا دراز مدت در پی خواهد داشت :

اول) افراد و گروه های اربکی یا ملیشه های ساختِ دستِ سی.آی.ای که به آموزشهای خاصِ نظامی و تجاربِ عملیاتی نسبتاً درازمدت تحت امر و نهی مقام های امریکایی خو کرده اند، به مشکل از اوامر و شیوه های کاری ارتش مربوط به وزارت دفاع افغانستان اطاعت خواهند نمود. یا بعبارة دیگر، با خوی و بویی که از سربازان و افسرانِ مغرورِ امریکایی کسب کرده اند، دشوار خواهد بود به سهولت تحتِ قیودِ نظامِ سربازی افغانستان در بیایند.

دوم) این افرادِ مسلح و آموزش دیده سی.آی.ای که با حقوق و امتیازاتِ برترِ نوع امریکایی نیز عادت کرده اند، با انحلالِ برنامه امریکایی و قطع امتیازاتِ مادی شان، دشوار خواهد بود با حقوق و امتیازاتِ نسبتاً کمتر که از سوی وزارت دفاع افغانستان برایشان پرداخته خواهد شد، بسازند و به آن قناعت نمایند. بنابراین، امکانِ بروزِ تمرد ها، خود سربها، اعمالِ خلافِ قانون و مغایرِ موازینِ اخلاقی و امثالهم پس از سال 2014م از سوی آنها (ملیشه ها) منتفی نخواهد بود.

چشم پوشی امریکا و ناتو از تروریست پروریهای حکومت پاکستان

آنچه تعجبِ مردم افغانستان و جهان را در بحبوحه اینهمه نا امنی و کشتار و آنهمه رتق و فتقِ نظامی و امنیتی برانگیخت، این بود که چرا مقام های " ناتو"، ایالات متحده و انگلستان، و درکل، کشورهای نیدخل، علی رغم آنکه از وجود پایگاه های امنِ تروریستی در خاکِ پاکستان و حمایت و رهبری گروه طالبان توسط مقام های آن کشور غرضِ تداومِ جنگ و کشتار در افغانستان کاملاً آگاهی داشتند، باز هم به جز از هدف گیری های گاه و ناگاه توسط هوا پیما های بی پیلوتِ امریکایی علیه مواضع گروه مذکور در آن سوی خط " دیورند"، هیچ اقدامِ نظامی و اقتصادی و یا اعتراضِ جدی دیپلماتیک علیه حکومتِ پاکستان بعمل نمی آوردند؟

در حالیکه منابع خبری مختلف به کرات، گزارشهای دقیق و مؤثقی را پیرامون حتما مخفیگاه ملا عمر در کوئته و سایر سرکرده گان گروه طالبان در شهر پشاور و مناطق قبایلی (وزیرستان شمالی و جنوبی) پاکستان به نشر میرسانیدند. مثلاً، رونامه واشنگتن پست نوشت که: "شهر کوئته چیزی بیش از مرکز ایالتی بلوچستان پاکستان، مقر و پناهگاه اصلی جنبش افراطی طالبان است که تا دو سال پیش بر افغانستان حکومت میکردند..." (150)

آقای "دونکان هانتر" یکی از نماینده ها درکنگره امریکا، پس از سفر و تجسس زیاد در منطقه، با اطمینان و بگونه مستند اظهار داشت که: "رهبری عملیات طالبان را سازمان استخباراتی آی اس آی به پیش میبرد." (151)

احمد رشید خبرنگار مشهور پاکستانی نیز طی یکی از گزارشهای خویش نوشت: "هزاران جنگجوی طالبان اکنون در مساجد و مدارس دینی پاکستان در ایالت های بلوچستان و صوبه ی سرحد اقامت داشته و تحت حمایت کامل احزاب حاکم منطقه و گروه های شبه نظامی پاکستان قرار دارند. رهبران طالبان که امریکا و دولت افغانستان در پی آنها هستند، بی هیچ ترسی در روستا های اطراف کوئته زنده گی میکنند."

قوماندان نظامی امریکا (فرانک هکن بک) نیز گفت: "در هفته های اخیر، حملات متحدانه ی طالبان، القاعده و دیگر مخالفان بر علیه عساکر خارجی افزایش یافته است... طالبان و متحدین آنان در خاک پاکستان آرایش مجدد داده شده و جنگجویان جدید از مدارس پاکستان در کوئته استخدام میگردند." (152)

قرار آمار و گزارشهای منتشر شده، تا سال 2011 میلادی، به تعداد دوازده هزار و یکصد و پنجاه و سه مدرسه بنیاد گرای رادیکالیسم در قلمرو پاکستان وجود داشت که مجموعاً یک میلیون و پنجصد و چهل و نه هزار و دوصد و چهل و دو طلبه در آن ها مشغول آموزش های جهادی و تروریستی بودند. برخی دیگر از گزارشها میگفتند که تا سال 2012 میلادی به تعداد چهل هزار مدرسه با پنج میلیون طلبه توأم با غذای سه وقت و رهائشگاه رایگان در مناطق معینی از پاکستان عملاً فعال بوده است.

خبرنگار اعزامی " واشنگتن پُست " بخاکِ پاکستان نیز در سالهای پس از 2003 م نه تنها با یکی از فعالین (جلب و جذب برای گروه طالبان) مصاحبه‌ی انجام داد، بلکه عملاً با یک گروه از تروریست‌های پاکستانی وارد خاک افغانستان نیز گردید و در گزارشِ خویش با صراحت تذکر داد که " گذشتن از مرز و رفتن به افغانستان اصلاً کار مشکلی نیست . " همین خبرنگار امریکایی گفته بود که " طالبان وقتی که برای حمله بالای نیرو های دولتی افغانستان اعزام میشوند، نه بصورت یک به یک {تک تک} ، بلکه در گروه های چند ده نفری با بس از مرز میگذرند و نیرو های مرزی پاکستان هم برای آنها دست تکان میدهند. " (153)

این، یگانه مشکل نبود، بلکه قرارگزارشِ آژانس " رویترز " و روزنامه " گاردین " که از قولِ وزیر دفاع هندوستان به نشر رسانیدند، " درپاکستان 43 کمپ تربیتی برای نیرو های شورشی وجود دارد که از این جمله، 22 کمپ آن در کشمیر تحت کنترل پاکستان میباشد. "

احمد سلیم یکی از محققانِ پاکستان به خبر گزاری " دی. پی. آ " گفت که " پاکستان، اندک درآمدش را صرفِ تعلیم و تربیت میکند. بنابراین، جای مکاتبِ دولتی را مدارس دینی گرفته و این، یکی از عللِ مهم افراط گرایی دینی است ... در زمان دیکتاتوری نظامی جنرال ضیا الحق که از سال 1977 تا 1988 ، کشور را با مشت آهنین اداره میکرد، نظام تعلیم و تربیتِ پاکستان یک جهت گیری بیهوده ای بخود گرفت، از آن به بعد، نظامیگرایی، ناسیونالیسم یا ملت گرایی افراطی و دست بر ترقایل شدن به اسلامگرایی در صنوفِ درسی حاکم شد... جهاد گرایی و افراط گرایی از همان طفولیتِ دانش آموزان کم سال را زیر تأثیر قرار میدهد... حکومت به سازمانهای افراط گرایی مذهبی اجازه داده است تا با حمایتِ مدارس دینی از این مدارس سر باز گیری کنند... سیستم تعلیم و تربیت با فساد آلوده است ... " (154)

قرار گزارشِ روزنامه " گاردین "، خانم " پترسن " سفیر امریکا در اسلام آباد گفته است که " او معتقد است که پاکستان بطور کامل نمیتواند از حمایتِ طالبان در افغانستان دست بردارد. " طوریکه روزنامه نیورک تایمز هم گزارش میدهد " پاکستان با ارتباط نزدیک با طالبان، میخواهد بالای همسایه اش افغانستان نفوذ قابل ملاحظه داشته باشد تا پس از خروج نیرو های بین المللی، منافع خود را در مقابل رقیب بزرگ خود هند، در افغانستان تضمین نماید. "

به دنبال همین گزارشها گفته شد که " طالبان درحقیقت بخشی از ارتش پاکستان را تشکیل میدهند که معاش و امتیازات شان با نیرو های ارتش پاکستان چندان فرقی نمیکند. "

بهمین منظور و روی همین دلیل است که " پیتر تاسن " سفیر پیشین امریکا نزد مجاهدین افغان، در صفحه 685 کتاب خویش تحت عنوان " جنگ افغانستان " با صراحت مینویسد : " ... هرگاه ایالات متحده امریکا در افغانستان شکست بخورد، آن کشور { افغانستان } مجدداً به وضعیت سال 1990م برخواهد گشت و اگر ایالات متحده فریب ارتش پاکستان را بخورد، پالیسی های امریکا پس از خروجش از افغانستان که قرار است در سال 2014 میلادی صورت گیرد، فلج خواهد شد. بازتاب مصیبت بار آنهمه شکستها میتواند مسوولیت اداره دولت امریکا مبنی بر دفاع از کشور و مردم را نظر به حکم قانون اساسی، سنگین تر سازد... آنگاه، در نتیجه جنگهای خونین افغانستان، اسلامت های القاعده ، فعالیت های شان را به سود گروه طالبان وسعت خواهند بخشید؛ یعنی القاعده ، شبکه حقانی و آی. اس. آی از ملیشه های مذ هبی پشتیبانی بیشتر بعمل خواهند آورد و بنابراین، این اتحاد نا مقدس، بارها سرزمین امریکا را مورد تاخت و تاز قرار خواهند داد..."

نواز شریف که در نتیجه انتخابات دوازدهم ماه می سال 2013م، بار سوم به کرسی صدارت پاکستان تکیه زد) طی سخنان رسمی (قبل از پیروزی انتخاباتی اخیرش) گفت : " پاکستان باید از مداخلات خود در امور افغانستان خود داری کند. . . پاکستان این تصور را که میتواند بر افغانستان کنترل داشته باشد، باید متوقف کند. . . سیاست های گذشته ی کشورش در این زمینه با شکست مواجه شده است و این گونه سیاست ها در آینده نیز موفق نخواهد بود.(155)

معنی سخنان وی این بود که وی، بعنوان یکی از ارشد ترین شخصیت های حزبی - سیاسی پاکستان و برخوردار از سوابق طولانی حاکمیت دولتی آن کشور، کاملاً آگاهی داشت که مقام های نظامی و مقتدر پاکستان مشغول مداخله در امور داخلی افغانستان بوده گروه طالبان را مسلح و حمایت مینمایند.

بخشهای بزرگی از جامعه مدنی، تحلیلگران سیاسی، مدافعان حقوق بشر، روشنفکران افغانستان و صلحخواهان منطقه و جهان، پیوسته از مقام های امریکایی و سازمان ملل تقاضا

بعمل می آوردند تا حکومت پاکستان را شامل فهرست سیاه تروریستی نموده و تعزیرات اقتصادی و فشارهای مؤثر سیاسی و دیپلماتیک علیه آن وضع کند. اما از آنجا که حکومت پاکستان از بدو تأسیس آن کشور تا حال، در بسا موارد، مدافع منافع امریکا و انگلیس بوده و اسرار سیاسی، نظامی و اطلاعاتی زیادی، بگونه مشترک نزد آنها وجود دارد، لهذا، این تقاضاهای مکرر از طرف امریکا شنیده نشد.

(ادامه دارد)